

بررسی دیدگاه تنی چند از مستشرقان در خصوص آراء و افکار مولانا

نازیلا اصلانپور*

چکیده

مولانا عارف شهیر و بزرگ قرن هفتم، یکی از ارکان اصلی و جاودانه ادب فارسی است که عالیتین دقایق و رموز عرفانی را در قالب زیباترین کلامها به تصویر کشیده و همواره راهگشا و راهنمای سالکان و طالبان راه حقیقت و معرفت بوده است. عظمت مقام و اندیشه‌های والای عرفانی مولانا علاوه بر ایران زمین پا را از مرزها فراتر نهاده و نور عشق وی در مغرب زمین نیز تابیدن گرفته است. در این راستا مستشرقان سهم عظیمی در آشنایی آثار ادبی و مضامین عرفانی مشرق زمین به جهان غرب داشته‌اند.

از آنجایی که شرح افکار و عقاید مولانا مستلزم تخصص عمیق و همه جانبه در زمینه عرفان و تصوف اسلامی است، مستشرقین با شناخت اصول عرفانی و با علاقه وافر که به تمدن و فرهنگ مشرق زمین داشتند، نقش بسیار مهمی در شناساندن دنیای اسلام و آثار ارزنده آن به جامعه غربی ایفا کرده‌اند. در این مقاله سعی بر آن بوده تا دیدگاه برخی از مستشرقان نسبت به آراء و

افکار و تعالیم عرفانی مولانا در قالب مباحثی چون عشق، جبر و اختیار، سیر تکامل انسان، وحدت وجود، وجود و عدم، فنا و بقا و... مورد نقد و بررسی قرار گیرد. مستشرقان بزرگی چون رینولد نیکلسون، آنه ماری شیمل، ادوارد هنری وینفیلد، جان آرتور آربری، ویلیام سی چیتیک، فرانکلین دی لوئیس و... که بخش عمده زندگی علمی و پژوهشی خود را صرف تحقیق در افکار و احوال و آثار مولانا کرده و به نوعی مولوی‌شناس محسوب می‌شوند. به عنوان نمونه رینولد نیکلسون خاورشناس انگلیسی و متخصص در عرفان و تصوّف اسلامی که شاهکار وی تصحیح و ترجمه مثنوی معنوی همراه با شرح کامل آن است؛ یا آنه ماری شیمل شرق‌شناس و مولوی‌شناس پراوازه آلمانی که با نکته‌سنجی و موشکافی دقیق، اندیشه‌های والای عرفانی مولانا را در قالب کتابها و مقالات خود به جهان غرب عرضه داشته است. اهمیت مقاله حاضر از آنجاست که مستشرقان سراسر جهان غرب توجه خاصی به مولانا نشان داده و راه را برای تحقیقات و مطالعات هرچه بیشتر در این خصوص هموار کرده‌اند. این امر حاکی از آن است که توجه به عرفان و ادبیات صوفیانه روز به روز جایگاه والای خود را در جهان غرب مستحکم کرده است.

کلیدواژه: مولانا، آراء و افکار، مستشرقان، مغرب زمین.

در طول دهه‌ها و حتی سده‌ها، مولوی‌پژوهی در عرصه فکر و ادب فارسی جایی چشمگیر برای خود باز کرده است و در حال حاضر نیز تحقیقات در خصوص دریای ژرف و پهناور آثار مولوی در ابعاد گسترده همچنان ادامه دارد. مولوی یکی از شاعران شوریده‌ای است که مقام و سلطه معنوی و عرفانی وی در پهنه ادب فارسی امری انکارناپذیر است. علاوه بر شاعر بودن عارف وارسته‌ای است که اشعار و مضامین عرفانی وی برای پاکان و صاحب نظران به مثابه آینه حقیقت نماست. مولوی اعجاز شور و عشق و زیبایی و آن رهبر روحانی است که سالکان وادی عشق در طی طریق همواره وی را چراغ راهشان قرار داده‌اند.

مولانا شاعر و عارفی بی‌همتا است که در هیچ مللی نظیری برای آن نمی‌توان یافت. عظمت مقام و اندیشه‌های والای عرفانی وی به حدی است که علاوه بر مشرق زمین به فراسوی مرزها گام نهاده و توجه خیل عظیمی از مستشرقان را به عنوان بزرگترین شاعر عارف تاریخ بشر به خود معطوف کرده است تا جائیکه وی به لطف اشعارش متجاوز از

هفتصد سال است که در مشرق و مغرب زنده و جاودانه مانده است. «با رواج مطالعات خاورشناسی و نمایان شدن جوهر اندیشه‌ها و افکار و تعالیم عالی مشرق زمین، علم شرق‌شناسی و توجه به خاورزمین در غرب رو به تکامل گذاشت»^۱ و اکنون بیش از دو قرن است که در دانشگاه‌ها و مؤسسات و مراکز علمی و پژوهشی غرب، تحقیقات گسترده و همه‌جانبه‌ای درباره فرهنگ و تمدن و تاریخ مشرق زمین صورت گرفته و ثمره آن هزاران کتاب و رساله و مقاله است که در حال حاضر در دسترس پژوهشگران قرار دارد.^۲

در این راستا مستشرقان سهم عظیمی در آشنایی آثار ادبی و مضامین عرفانی مشرق زمین به جهان غرب ایفا کرده‌اند.

آنان در مولوی و آثارش یک افاده حقیقت اعلی را مشاهده نموده‌اند. آثار و افکار مولانا آنچنان در مغرب زمین مقبول گردیده که وی حتی در نظر علمای تاریخ ادیان غرب، مشعل کامل همه جریانهای تصوف شناخته شده است.^۳

تألیفات و پژوهشهای مستشرقان غربی در خصوص مولانا افقهای تازه‌ای از درون‌مایه‌ها و افکار این عارف شوریده را به روی مولوی‌شناسان ایرانی گشوده است. شاید بتوان فرهنگ کهن مشرق زمین و زیبایی ذاتی متون ادب فارسی و جاذبه‌های ویژه آن را علت علاقمندی محققان و مستشرقان غربی به مشرق زمین دانست. در خصوص عرفان و تصوف نیز باید اذعان نمود که اساساً عرفان در ادبیات اروپا به شکوفایی و برازندگی ادبیات ایران زمین نبوده است؛ به همین منظور مستشرقان شناساندن عرفان و تصوف مشرق زمین را نوعی پیوند بین تفکر دینی غرب و شرق تلقی می‌کردند، به همین دلیل با شناخت اصول عرفانی و علاقه وافر سعی و کوشش خود را در جهت شناساندن تصوف اسلامی به جامعه غرب مبذول داشته‌اند. در این میان مولوی و آثار ژرف عرفانی وی توجه جمعی از مستشرقان و محققین غرب را به خود جلب کرده. بیهوده نیست اگر بگوییم تأثیر عظیم و شگرف اندیشه و شعر مولانا در سراسر جهان غرب و کثرت آثار نگاشته شده و نیز ترجمه‌های متعدد از آثار مولانا وی را به یک شاعر جهانی تبدیل کرده است؛ تا جایی که مثنوی که در ادبیات کلاسیک شرق جایگاهی بس متعالی و بی‌نظیر دارد و قرآن عجم^(۱) نام گرفته، بزرگترین اثر

۱. با توجه به حساسیت برخی علما و مراجع از تکرار این تعبیر در ادامه این یادداشت خودداری شده است.

عرفانی عالم در تمام اعصار به شمار می‌آید؛ زیرا هر شش دفتر آن به زبانهای زنده دنیا چون انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، اتریشی، اسپانیایی، روسی، ترکی، عربی، اردو و ... ترجمه شده است.

مستشرقین بزرگی چون رینولد نیکلسون، آنه ماری شیمل، آرتور جان آربری، ویلیام سی چیتیک، کریستوف بورگل، فرانکلین دی لوئیس و ... که با مطالعات گسترده در زمینه تاریخ، عرفان و تصوّف و فرهنگ و پیشینه غنی مشرق زمین بخش عمده زندگی علمی و پژوهشی خود را صرف تحقیق در افکار و احوال و آثار مولانا کرده و به نوعی مولوی شناس محسوب می‌شوند. آنان با ارائه آثار ارزنده و پربهای خویش راه را برای آشنایی با میراث فرهنگی ایران زمین و مطالعات و تحقیقات هر چه بیشتر هموار کرده‌اند.

یاد آوری این نکته ضروری است که تحقیقات شرق شناسی در گذشته یا عمدتاً بر اساس انگیزه‌های سیاسی و استعماری انجام می‌شد و یا اینکه محققان در برخورد با آداب و رسوم و اعتقادات و فرهنگ کشور مورد تحقیق با پیشداوری و به طور سطحی برخورد نموده‌اند که این امر به ایجاد تصویری غیر واقعی از شرق در اذهان مردم غرب منجر شده است.^۴

اما این امر دالّ بر آن نیست که در تمام موارد منکر زحمات و تلاشهای بی‌شائبه خاورشناسان غیر مغرض و خادمان به علم و فرهنگ و هنر کشورمان شویم و همه را به یک چوب برانیم.^۵ بدیهی است این مستشرقان با شکافتن پوسته‌های ضخیم قشری‌گری و سخت‌کیشی و خرافات و تعصّبات بی‌اساس به هسته مرکزی اندیشه‌های اسلامی و تاریخ و تمدن شرق راه یافته‌اند^۶ و با ارائه آثار خود علاوه بر شناساندن دنیای اسلام و حقیقت فرهنگی مشرق زمین به جامعه غرب ما را در آشنایی بیشتر و بهتر با شیوه صحیح تحقیق و راه و رسم مطالعه علمی یاری رسانده‌اند. با توجه به این که بررسی دیدگاه جمع‌کثیری از مستشرقان فرصت و مجال بیشتری می‌طلبد، در این مقاله به معرفی اجمالی و نقد و بررسی دیدگاه تنی چند از مستشرقان بزرگ در خصوص آراء و افکار، عقاید، جهان بینی و تعالیم عرفانی مولانا می‌پردازیم.

رینولد نیکلسون

نیکلسون یکی از مولوی‌شناسان مغرب زمین و عالم متبحر انگلیسی در باب تصوّف اسلامی است که:

تحقیقات طراز اوّل وی در زبان انگلیسی هنوز بی‌مانند است و قرائین خارجی نشان می‌دهد که دیگر همتایی برای او در حوزه‌های خاورشناسی ظهور نخواهد کرد.^۷

وی ۴۷ سال از عمر خود را به تحریر و تألیف و تدریس و تحقیق مشغول بود. بیشترین تألیفات او مربوط به تصوّف و مولاناست و به واسطه همین تألیفات و تحقیقات مفصل و بررسیهای عمیقی که در رشته عرفان و تصوّف انجام داده به عنوان یکی از مراجع و استادان مسلّم این فن شناخته می‌شود. شاهکار وی تصحیح متن انتقادی مثنوی و ترجمه آن به زبان انگلیسی با دقّت و رعایت امانت در هشت جلد به همراه شرح کامل آن است که در حال حاضر نیز یکی از بهترین تصحیح مثنوی در کشورهای اروپائی و اسلامی و از جمله کشور ما است.

به نظر استاد فقید، بدیع‌الزمان فروزانفر، بدون تردید دقیق‌ترین شرحی است که بر اساس اسلوب صحیح انتقادی از روی نسخه‌های معتبر و با ذکر مأخذ و اسناد تدوین گردیده و در زمینه کشف اسرار و حلّ رموز مثنوی مرجعی قابل اعتماد است و نیکلسون به تنهایی به توفیقی دست یافته که فضلا و محققان کشورهای مختلف در طول چندین قرن نظیر آن را ادراک ننموده‌اند.^۸

وی برای تتبع در رشته عرفان و تصوّف لازم دید متن کتابهای فارسی و عربی نگاشته شده در این موضوع را به طریق علمی تصحیح و با کمال دقّت طبع نموده و بر آنها حواشی و توضیحات بنویسد؛ به دیگر سخن اسناد و مدارک عرفان و تصوّف را منتشر کند.^۹ بی‌هیچ گمان شرح نیکلسون بر مثنوی یکی از بهترین شروحي است که تا کنون بر مثنوی نوشته شده است:

زیرا او تمام شروح فارسی و عربی و ترکی مثنوی را طی سالیان دراز مورد مطالعه قرار داده و با فرهنگ عظیم و گسترده‌ای که در قلمرو مطالعات اسلامی و متون عرفانی داشته و با استفاده از همه تحقیقات موجود در شرق و غرب این شرح را نگاشته است.^{۱۰}

نیکلسون در ترجمه شعر به نظم انگلیسی نیز از تبخّر خاصی برخوردار است؛ به گونه‌ای که در ترجمه‌هایش با حفظ روح متن اصلی و معنای آن از مهارت وصف

ناپذیری برخوردار است.^{۱۱} از دیگر کارهای نیکلسون می‌توان به ترجمهٔ منتخبی از غزلیات شمس، تصحیح کتاب اللمع ابونصر سراج طوسی و تذکرة الاولیاء عطار، ترجمهٔ کشف‌المحجوب هجویری و ترجمان الاشواق محی‌الدین عربی به انگلیسی، کتابهای تصوّف اسلامی و رابطهٔ انسان و خدا، مطالعات در تصوّف اسلامی، عرفان اسلام، تاریخ ادبیات عرب، رومی شاعر و عارف و... اشاره کرد.^{۱۲} نکتهٔ قابل توجه در مورد نیکلسون این است که:

وی در شرح مثنوی بر خود مثنوی یا دیوان شمس اتکا و اعتماد کرده به این صورت که برای اثبات مسئله‌ای عرفانی به سایر ابیات مثنوی یا به ذکر شمارهٔ ابیات استدلال کرده است.^{۱۳}

به همین دلیل تألیفات وی از خطاها و اشتباهات ناشی از عدم تحقیق و تساهل و کمی جستجو مبراست. نیکلسون بارزترین خصوصیت مثنوی را وجود ارتباط منطقی بین تمام دفترها، عمق فکر و تصوّر خیال‌پردازانه، دریای بی‌پایان تشریح و تمثیل و قالب داستانی آن می‌داند که پس از طرح موضوعات مختلف، نتایج اخلاقی لازم را ارائه می‌کند.

به اعتقاد وی مولوی اساس تعلیم خود را در چارچوب حکایات گنج‌انیده و با ذکر مثالهایی به شرح مفاهیم عرفانی پرداخته و این حکایات در جای خود به حکایات دیگری مرتبط می‌گردد که به بیانات تازه‌ای نیاز پیدا می‌کند و زنجیروار پیش می‌رود تا حکایت اصلی پایان می‌پذیرد سپس مجدداً همان ترتیب از نو آغاز می‌گردد.^{۱۴}

نیکلسون در آغاز مطالعات خود در حیطهٔ تصوّف، جانبدار نظریهٔ پیروی و تأثیرپذیری مولوی از ابن عربی بوده و مولانا را شاعر وحدت وجود می‌دانست.

به تدریج با افزایش مطالعات خود متوجه شد دقت در اشعار مولانا وی را در نگاه نخست شاعر وحدت وجودی می‌نمایاند خصوصاً در بخشهایی از دیوان شمس که وحدت خود را با خدا توصیف می‌کند اما این امر دالّ بر این نیست که مولوی شاعر وحدت وجودی باشد.^{۱۵}

نیکلسون اساس تعلیم اخلاقی مولانا را کشتن نفس به منظور منزه شدن روح به وسیله عشق و پیوند و اتصال با خدا عنوان می‌کند.^{۱۶} وی با تأملی که در آثار مولانا نموده، معتقد است وی با روش فلسفی یعنی با روشی که با روح تصوّف مخالف است، دشمنی داشته و تصوّف او در زبان عواطف و تخیل بیشتر تجلّی می‌کند تا در زبان عقل و تفکر. از دید این مستشرق:

مولوی به عنوان پیشوا و مرشد یک سلسله مذهبی خاص، مسئله خیر و شر را از طریق احساس و تجربه دینی حل می‌کند نه از طریق عقل و تأمل با این تفکر که هر چیزی را ضدّی است که با کمک آن ضدّ شناخته می‌شود. تنها خداست که ضدّی ندارد و به همین دلیل او همواره در نهان می‌ماند.

که ز ضدها ضدها آمد پدید در سویدا نور دائم آفرید
از این چشم انداز شرّ در به وجود آمدن خیر امری اجتناب ناپذیر است؛ بر این اساس شرّ امری است با ارزش مثبت و در خدمت قصد خداوند. پس شرّ به وجود آمده تا خیر از رهگذر آن شناخته شود.^{۱۷}

بنابه نظر نیکلسون که از تأملات وی در حیطه جهان بینی مولانا به دست آمده، در مورد جبر و اختیار، مولوی معتقد به مختار بودن انسان است:

چرا که اعمال صادر شده از انسان ناشی از اراده اوست حتّی اگر تحت تأثیر اراده الهی باشد؛ بنابراین انسان مسئول اعمال خویش است و در همان هنگام که انسان نیک، شرّ رسیده از اراده الهی را می‌پذیرد هرگز با اراده خویش به شرّی که از شهوات و خواهشهای نفسانی او به وجود آمده باشد، تن در نمی‌دهد.^{۱۸}

مسئله مهمّ دیگری که نیکلسون به نقد و بررسی آن می‌پردازد، نظریه تکامل انسان است. به این معنا که انسان همانگونه که از جمادی به نامی رسیده و از حدّ نامی گذشته و به حیوانی و سپس به آدم رسیده است، تکامل روحی خود را پس از مرگ ادامه خواهد داد و تا حدّ فرشتگان آسمانها خواهد رسید. اما مرحله فرشتگان نیز حدّ نهایی انسان نیست زیرا مولوی می‌گوید:

وز ملک هم بایدم جستن ز جو کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ
بار دیگر از ملک قربان شوم آن چه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم گردم چون ارغنون گویدم که اَنَا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ
این بدین مفهوم است که شخصیت انسانی پدیده‌ای است گذرا که سرانجام در آنچه حقیقت است - که عبارت از همان شخصیت ابدی خداست - ناپدید می‌شود.^{۱۹} با تعمّقی که در تصوّف اسلامی خصوصاً آثار مولانا کرده به این نتیجه رسیده است که انسان کامل که نمایشگر تجلّی صورت الوهیت در انسان است، در وجود مقدّس پیامبر متمثّل می‌شود و محمّد به عنوان سمبل انسان کامل در شعر مولوی تمام صفات الهی را در خود دارد و ولیّ به مفهوم دقیق کلمه است. وی در خصوص غزلهای مولوی معتقد است:

این غزلها به نهایت چنان اوجی می‌رسد که تنها در توان شعری ملهم از ژرف‌بینی و جذبه است و چنین صفاتی مولوی را ملک الشعرا بی‌رقیب خطّه عرفان ساخته است.^{۲۰}

آنه ماری شیمل

شرق‌شناس پرآوازه آلمانی، فرزانه بانوئی که با تألیف بیش از صد کتاب و مقاله تحقیقی معتبر در حیطه ادبیات و عرفان و تصوّف اسلام به سان سفیری میان شرق و غرب در گذر است و می‌توان او را شرقی‌تر از هر غربی نامید. این نابغه شرق‌شناس سهم بسیار عظیمی در انعکاس فرهنگ مشرق زمین به جامعه غرب داشته و کمک شایانی به توسعه و ارتقاء کیفیت تحقیقات فرهنگی و هنری ایران اسلامی نموده است. پروفیسور شیمل توفیق یافته تا با دانش و بصیرت آمیخته با لطافت طبع و تخیل دور پرواز زنانه خود، صدای نا مکرر عشق را با طراوت و حلاوتی دیگر به گوش جان صاحب‌دلان زمزمه کند.^{۲۱}

و در بیان مطالب عرفانی با استناد به آیات قرآن و احادیث، صاحب نظری و دقت خود در تحقیق را به اثبات برساند. شیوه و سبک نگارش و تسلط و تبحر که شیمل درباره فرهنگ، هنر و ادبیات مشرق زمین دارد، گیرایی و کشش چشمگیری به آثارش داده است. تسلط کامل وی بر اغلب زبانهای شرقی برای او این امکان را فراهم ساخته که در تحقیقات خود با مراجعه مستقیم به متون و منابع اصلی از آنان بهره فراوان ببرد. در میان آثار شیمل کتابهای بسیاری یافت می‌شود که مستقیماً از زبانهای عربی، فارسی، ترکی، هندی، اردو، پنجابی و ... ترجمه شده است.

پروفیسور شیمل در تألیفات خود موفق شده که حاصل تحقیقات گذشتگان و آنچه خود سالیان دراز با شکیبایی و صرف وقت بسیار درباره فرهنگ و معارف مشرق زمین از راه مطالعه و پژوهش فراهم آورده با زبانی روشن و کلامی شعر گونه در اختیار دانش پژوهان و خوانندگان شرق و غرب قرار دهد.^{۲۲}

بطور کلی عرفان و تصوّف و مولوی و مولوی پژوهی یکی از موضوعات محوری و اصلی تحقیقات این مستشرق را تشکیل می‌دهد. شاید توجه وی به مولوی از محتوای عرفانی آثار مولانا نشأت گرفته باشد.

شیمل مولانا را نقطه عطفی در عرفان اسلامی دانسته و معتقد است: گستره شعر مولانا چنان وسیع و از نظر جنبه‌های مختلف تجربه عرفانی به قدری غنی است که باعث شده آثار عظیم او طی قرن‌ها بارها به زبانهای مختلف مورد شرح و تفسیر قرار گیرند.^{۲۳}

وی در کنار تدریس و تحقیق در دانشگاه‌ها و مؤسسات علمی و فرهنگی اروپا، آمریکا و آسیا به تألیف و ترجمه و تحقیقات دامنه‌داری درباره فرهنگ و معارف مشرق زمین خصوصاً عرفان و تصوّف پرداخته است.

در خصوص ترجمه، شیمل حقّ شعر فاخر فارسی را آنچنان که باید ادا کرده به این معنی که در ترجمه به صورت ظاهر شعر وفادار مانده و شعر مولوی را به صورت مدرن ترجمه ننموده است. وی با وجود مشکلاتی چون از بین رفتن سطوح زبانی و طرز بیان در دوران اخیر، با احاطه کامل به ویژگیهای شعر مشرق زمین و ایجاد رابطه درونی با شعر، آثار مولانا را به طرز بی‌نظیر و بی‌مانند ترجمه نموده است.^{۲۴}

از مهمترین آثار وی می‌توان به کتابهای شکوه شمس، من بادم و تو آتش، ابعاد عرفانی اسلام، باغ معرفت و ترجمه کتاب فیه مافیه به زبان آلمانی اشاره کرد. به نظر شیمل عشق و تسلیم شدن مطلق در برابر خداوند پیام اصلی مولانا است. وی جنبه‌های گوناگون عشق را به صورت صور خیال متنوّع به تصویر می‌کشد اما:

مناسب‌ترین نماد و مظهر عشق خورشید است، چنانچه گاهی توصیفات مولانا از عشق و نیایشهای او به درگاه خورشید چنان اوج می‌گیرد که حتّی به سقف آسمانها می‌رسد.^{۲۵}

به نظر وی دیدگاه مولوی در عشق به اندیشه حلاج مبنی بر (حبّ ذاتی حق) نزدیک است.^{۲۶} یکی از مهمترین بررسیهای این مستشرق در آثار مولانا عبارت از مسئله عقل جزئی و عقل کلی است. وی در بررسیهای خود نشان داده که مولانا اغلب عقل کلی را مقابل عقل جزئی قرار می‌دهد با این تفاوت که عقل جزئی به پیشه تحقیق و کسب علم اشتغال می‌ورزد و قادر به پذیرفتن الهام نبوده و می‌تواند گمراه شود در حالی که عقل کلی از هر نوع نقص و تقصیر میراست و در معشوق کامل تجلّی می‌نماید امّا در عین حال رابطه عقل جزئی و کلی همیشه واضح نیست؛ زیرا مولانا با نظریه‌پردازی کاری ندارد.

عقل دو عقل است اول مکسبی	که در آموزی چو در مکتب صبی
عقل دیگر بخشش یزدان بود	چشمه آن در میان جان بود ^{۲۷}

از دیگر تعالیم مولوی فنا برای بقاست؛ به این معنی که اندیشه انهدام و از بین بردن چیزی به منظور نوسازی یا جایگزینی بهتر از آن از سوی خدا یا باختن برای به دست آوردن، شالوده اصلی افکار مولوی را در باب تکامل تمامی دنیا تشکیل می‌دهد.^{۲۸} شیمیل معتقد است نکته اصلی در جهان بینی مولانا اندیشه آفرینش همه چیز از عدم یا نیستی است و در موارد بسیار نادری که خدا ادعا می‌کند عدم، هستی نمی‌پذیرد صرفاً به مفهوم اخلاقی آن توجه دارد؛ بنابراین آفرینش عبارت از صورت بخشیدن به هستی‌هایی است که حداقل در علم خدا از پیش موجودند. به عبارت دیگر تمامی رهیافت مولوی به این موضوع، عدم را چون ژرفای بی‌انتهای نیستی نشان می‌دهد که تنها خدا با نظر افکندن خویش به آن هستی می‌بخشد.

امیر حسن خندان کن حشم را وجودی بخش مر مشتی عدم را توجه به این نکته ضروری است که عدم نه تنها آغازین منزل و شرط اولیه هستی است، بلکه آخرین مقام و پایان همه چیز نیز هست.^{۲۹} مسئله دیگر که شیمیل به آن پرداخته در خصوص اسماء الهی است. به اعتقاد وی:

مولانا از اسماء الهی به عنوان بیان کامل افعال تکمیلی خدا یاد می‌کند اما هرگز خودش را در رمز و راز و عرفان‌بافی نامها غرقه نمی‌سازد بلکه با ذکر اسماء الهی به خصائل و مفاهیم اخلاقی آنها توجه می‌کند؛ به این ترتیب که بصیر بودن خدا را دلیل بر بازداشتن انسان از گناه و سمیع بودنش را دلیل بر منع انسان از ذکر سخن قبیح و شنیع می‌داند.^{۳۰}

یکی دیگر از تعالیم اساسی مولانا در داستان نخودها (دفتر سوم مثنوی) نهفته است. شیمیل در تحلیلی نقادانه اندیشه اصلی مولانا در شالوده این داستان را از خودگذشتگی و قربانی کردن نفس برای رسیدن به تکامل معنوی عنوان می‌کند و معتقد است:

این داستان که جزئی از جهان بینی مولانا است، نشان دهنده مهمترین وظیفه هر مخلوق و صعود و حرکت به مرتبه بالاتر بعدی است. زندگی سفری است مستدام؛ سفری که مستلزم جدائی و فراق برای رسیدن به وصل و اتحاد است.^{۳۱}

به اعتقاد وی کانون و مقصد اصلی اندیشه مولانا خدای لایتناهی است که سرچشمه همه عشقها و حتی برتر از همه تجلیات عشق است. قدرت پایدار و مستمر کلام منظوم مولانا از این واقعیت نشأت می‌گیرد که همه چیز به نیروی عظمت حق بوده و کبریای

الهی را منعکس می‌سازد. از این رو تمامی آثار مولوی مملو از اشعاری در ستایش و ثنای عظمت باری تعالی است.

یکی از نکات کلیدی در مباحث عرفانی عبارت از هفت وادی طریقت است که قبل از مولوی در اشعار دیگر شاعرانی چون سنائی و عطار به وفور از آن بحث شده اما نکته قابل توجه این است که نوع خیالبندی مولانا از این هفت وادی به هیچ وجه قابل قیاس با اشعار شاعران پیشین نیست. وی همانطور که شیمل اظهار می‌دارد با خیالبندی بسیار زیبا این هفت وادی را به عنوان نردبان روحانی برای صعود و پیمودن راه تعالی و رسیدن به حق توصیف می‌کند.^{۳۲}

در خصوص مسئله جبر و اختیار شیمل نیز به پیروی از نظریه نیکلسون معتقد است: مولوی به اختیار انسان ایمان دارد و از پذیرفتن حدیث جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ به این مفهوم که در سرنوشت بشر هیچ تغییری امکان پذیر نبوده و همه چیز بر لوح محفوظ نوشته شده، به شدت امتناع می‌ورزد.

معنی جَفَّ الْقَلَمُ کی آن بود که جفاها با وفا یکسان بود^{۳۳} تفحص در اشعار مولوی حاکی از آن است که وی سازگار با اعتقادات متأثریدی، ضمن اصیل دانستن قدرت مطلق و خلاقه حق، انسان را به سبب اختیار و اکتساب مسئول اعمال خویش می‌داند و تنها یک نوع جبر را می‌پسندد که عبارت از جبر عرفانی است؛ به این معنا که عارف، همه در معشوق محو می‌گردد و تمام اختیار خویش را در اختیار او می‌گنجاند. این جبر، جبر محمود است؛ زیرا به معنی نادیدن خود و فنای اوصاف ناپسند بشری و جایگزین شدن اوصاف معشوق است.^{۳۴} یکی دیگر از تعالیم عرفانی مورد توجه مولوی مذمت و نکوهش نفس است. پژوهشهای شیمل نشانگر آن است که:

مولانا در بسیاری از آثار خود درباره سرزنش نفس - این قوه پر خطر و سرکش و سفلی - داد سخن می‌دهد و نفس را بدون آنکه مقید به صفتی سازد، در ارجاع به قوای دانی و فرودین انسان به کار می‌برد و صور خیالی که برای توصیف آن استفاده می‌کند، کاملاً متنوع و رنگارنگ است.^{۳۵}

توجه به این نکته ضروری است که مبارزه با نفس در اندیشه‌های مولانا آنچنان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که از آن به جهاد اکبر تعبیر می‌کند. مستشرق آلمانی در خصوص ایماژ یا خیالهای شاعرانه مولانا به زیبایی هر چه تمامتر عرصه سخن را

رونقی دیگر بخشیده است. وی عمده ترین عناصر خیال مولوی را که به طور کلی از تصویرها و الهامات قرآنی جدا نیست، در ذیل عناوینی چون خیال‌بندی آفتاب، آب، باغ، گل و گیاه، حیوانات، زندگی روزمره و تاریخ تصوّف مورد سنجش و ارزیابی قرار داده است. با ورود در حیطه عناصر خیال اشاره به این نکته ضروری است که به اعتقاد شیمیل:

خواننده اشعار مولانا خصوصاً غزل‌های دیوان او همیشه با نوعی ابهام روبروست که مولوی با چه سهولتی صور خیال و استعارات مأخوذ از همه لحظه‌های زندگی را به کار می‌گیرد و با تسلط حیرت آور خود بر زبان و همه شیوه‌های معانی و بیان و علم بدیع می‌تواند هر چیزی را به صورت استعاره و ایماژ در آورد.^{۳۶}

با توجه به بازتاب گسترده آیات قرآن و احادیث در اشعار مولوی، وی معتقد است، انس و نزدیکی و ارتباط مولانا با کلام خدا در آثار وی به حدّی است که می‌توان ادعا کرد، خواندن اشعار مولانا برای تفسیر قرآن سودمند است.

مولوی مانند بیشتر شاعران جهان اسلام به ویژه شاعران ایرانی و تحت نفوذ فرهنگ ایرانی، هر یک از پیامبران مذکور در قرآن را نماد شخصیت نمونه‌ای برای طرز رفتار خاصی و به طور کلی رمزی برای طرز تلقی و دید انسانها قرار می‌دهد.^{۳۷}

به عنوان نمونه یوسف مظهر زیبایی الهی، موسی مظهر جلال الهی، عیسی نماد شگرف معشوق و جان پاک و روح محض و محمد نماد انسان کامل که در نزد مولانا جایگاه ویژه‌ای دارد. در خصوص عارفان باید اشاره کرد مولوی علیرغم توجه به کسانی چون اویس قرنی، ابراهیم ادهم، جنید بغدادی و بایزید بسطامی به شخصیت حلاج توجه و علاقه بیشتری دارد و در سراسر آثارش جسته گریخته به وی اشاره کند. بنابه نظر شیمیل مولانا به نحوی حلاج را پیشگام و پیشرو خود می‌داند و عینیت یا تشابهش به حلاج بیش از دیگر عارفان تاریخ تصوّف است.

ای بسا منصور پنهان ز اعتماد جان عشق ترک منبرها بگفته بر شده بر دارها
هین مرا بگذار ای بگزیده دار تا رسن بازی کنم منصور وار^{۳۸}
وی حتّی کسانی که حلاج را نماینده بدعت گزاران تعلیمات مربوط به تجسم خدا به صورت انسان می‌پندارند، مورد نکوهش و سرزنش قرار می‌دهد.^{۳۹}

در خصوص مبحث وحدت وجود، شیمیل معتقد است: مولوی به هیچ وجه تحت تأثیر آراء ابن عربی نبوده و به آن جنبه از آراء حکمت الهی در زمینه تصوّف که تحت تأثیر ابن عربی گسترش یافت، علاقه‌ای نداشت و هر چند در دهه‌های گذشته، مستشرقان مولوی را شاعر وحدت وجودی می‌شناختند امّا امروزه این نظریه، کمتر پذیرفتنی است. به عقیده او:

از میان تمام عارفان، مولوی تنها کسی است که کاملترین اصول زندگی عرفانی را ارائه می‌دهد که هر چند با فاصله‌ای طولانی شاید برای زندگی تمام انسانها مصداق داشته باشد و طریق مولوی، طریق ایده‌آل برای هر معلّمی است که می‌خواهد با شاگردان خود صادق باشد.^{۴۰}

این شرق شناس در آثارش مولوی را شاعری امیدوار معرفی می‌کند که در هیچ حال حتّی در اوج یأس و ناامیدی امیدش را از دست نمی‌دهد و افکار وی نشان دهنده آن است که به زندگی بسیار خوشبینانه می‌نگرد.

نگارنده معتقد است این فرزانه بانوی مستشرق همچنانکه اشاره شد، نکات عمیق عرفانی، اندیشه‌ها، تعلیم، سمبل‌ها و صور خیال اشعار مولوی را از خلال آثارش استخراج نموده و با قلمی شیوا به تحلیل و بررسی آن پرداخته است. وی به توضیح مفاهیم عرفانی مولانا بصورت اساسی و در چارچوب منظم می‌پردازد اما به نظر می‌رسد در پاره‌ای موارد اندیشه‌ها و تعلیم مولانا در آثارش بصورت کلی مطرح گردیده و فاقد عنوان بندی دقیق و منسجم و جزء به جزء است. فرانکلین دی لوئیس مستشرق معاصر آمریکایی نیز اذعان دارد:

متأسفانه خانم شیمیل علیرغم اطلاعات فراوان و بینش عالمانه در ارائه مآخذ و منابع نقل قولهای دقیقی ارائه نمی‌دهد و اشتباهات و کم‌دقتی‌های وی در بیان مآخذ و کتابشناسی آثارش باید مورد بازبینی قرار گیرد.^{۴۱}

ویلیام سی چیتیک

ویلیام چیتیک از اندیشمندانی است که مدت زیادی از عمر خویش را صرف پژوهش درباره تصوّف اسلامی و خصوصاً ابن عربی و دیدگاههای او نموده است «به طوری که امروزه یکی از بزرگترین ابن عربی پژوهان در سطح بین‌المللی است».^{۴۲} علاوه بر آن، تحقیقات طولانی، دقّت نظر، پشتکار و مطالعات پیگیر و وسیع وی این

امکان را مهیا ساخته که در حیطه مولوی شناسی نیز جزء مستشرقان مطرح و برجسته باشد. از جمله آثار وی می‌توان به تصحیح عالمانه کتاب نقد التصوف جامی، عوالم خیال ابن عربی و مسئله اختلاف ادیان، طریق صوفیانه عشق، من و مولانا، تجلی خدا و مقالات متعددی که حاکی از وسعت دانش وی در زمینه معارف صوفیانه است، اشاره نمود.

از میان آثار ذکر شده، طریق صوفیانه عشق به عنوان دایرةالمعارفی از شعر و اندیشه مولانا و از جمله مهمترین آثار این مستشرق در زمینه پژوهشهای اسلامی و عرفانی است. این اثر شرح کامل آراء و افکار و تعالیم مولوی است که با عمق و دقت و گستردگی هر چه تامتر نگاشته شده و در نوع خود پیشرفت مهمی در آگاهی و دانش مغرب زمین نسبت به حکمت الهی مولوی محسوب می‌شود.

تجزیه و تحلیل ویلیام چیتیک حاکی از آن است که آثار فراوان مولوی تصویری متنوع و رنگارنگ از خدا، جهان و رابطه متقابل این سه واقعیت ارائه می‌کند ولی علیرغم پیچیدگی حیرت آور تصویری که مولانا ترسیم می‌کند، تمام این بیانات و توضیحات چنان به عطر واحدی آغشته و هماهنگ‌اند که می‌توان بلافاصله با کسانی که می‌گویند تمام آثار مولوی را می‌توان به یک جمله تقلیل داد، موافقت کرد. همچنین توجه به این نکته ضروری است که خواننده غربی در وهله اول برای آشنایی و درک آثار مولانا با مشکلاتی چند روبروست: گذشته از اینکه روح شعر در ترجمه از بین می‌رود مرتبط بودن دنیای مولوی با قرآن و پیامبر و اولیای اسلام موجب ارجاعات مداومی به آموزه‌های اسلامی در شعر وی گردیده اما خوشبختانه آزاد اندیشی وی در استفاده از صور خیال بر گرفته از منابع مشترک انسانی و جهان شمول بودن پیام مولوی عملاً این مانع را بر طرف ساخته است. علاوه بر آن آشنایی با موضوعات محوری و اساسی تعالیم مولوی، کمک شایانی به درک و فهم آراء و عقاید و نکات ژرف عرفانی مولانا می‌کند.^{۴۳} به اعتقاد چیتیک مولانا تمایز و دوگانگی اساسی بین صورت و معنا قائل است و این دوگانگی، وجه نظر اصلی آموزشهای مولانا است که آن را در قالب تصاویر و نمادهای شاعرانه و واژه‌های فلسفی مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.^{۴۴} وی در خصوص روابط متقابل روح، عقل و دل خاطر نشان می‌سازد؛ از آنجایی که مولانا این سه مقوله را به روشنی و به طور مطلق از یکدیگر متمایز نمی‌کند، شاید بتوان گفت وقتی مولوی از عقل سخن می‌گوید به طیف وسیعی از واقعیات اشاره دارد که از

پایین ترین سطح عقل جزئی تا بالاترین درجه عقل کلی را در بر می گیرد. به همین ترتیب وقتی از روح سخن می گوید ممکن است به هر یک از سه سطح عالیت روح (روح انسانی - روح فرشته ای - روح محمدی یا روح اولیاء) یا نفس یا به خدا اشاره کرده باشد و منظور او از دل ممکن است مرکز غائی آگاهی به معنی وسیع آن باشد و یا دل صاحب دل به عنوان مرکز تجلی خدا و یا هر یک از سطوح بشمار بین این دو را در نظر داشته باشد.

حس اسیر عقل باشد ای فلان عقل اسیر روح باشد هم بدان^{۴۵}
شایان ذکر است که یکی از مباحث مهم عرفانی تداخل عقل و عشق است که نقش بسیار مهمی در اغلب نوشته های صوفیانه بازی می کند و آثار مولانا نیز از این امر مستثنی نیست. پس از رسیدن انسان به مقام فنا عقل درون وی نیز فنا می شود. در این صورت نه عقلی می ماند که بوسیله آن خدا را شناخت و نه انسانی. از سوی دیگر عشق که سبب فنا و بقای انسان می شود از عقل که به عنوان مانع در راه عشق در نظر گرفته شود، می گذرد. مصداق بارز محدودیت عقل در گزارش معراج پیامبر نشان داده شده که جبرئیل به عنوان سمبل عقل فراتر از آسمان هفتم قادر به همراهی پیامبر نشد. با وجود این، انتقادی را که مولوی از نقطه نظر عشق بر عقل وارد می آورد هرگز نباید خارج از چارچوب تعلیمات کلی او در نظر گرفت؛ زیرا عقل نیز برای زمینه سازی و هدایت بشر به درگاه خدا لازم و ضروری است.

خوب است عقل آن سری در عاقبت بینی جری

از حرص و از شهوت بری در عاشقی آماده ای

عقل چون شحنه است چون سلطان رسید

شحنه بیچاره در کنجی خزید

عقل سایه حق بُود حق آفتاب

سایه را با آفتاب او چه تاب^{۴۶}

چیتیک با دقت و تأملی که در اشعار مولوی کرده با اشاره به وجود تضاد در ساختار بنیادی طبیعت یعنی چهار عنصر (آب، باد، خاک، آتش) ارکان اربعه را بعنوان جهات و گرایشهای وجود شناختی بنیادین و اساسی معرفی می کند که توسط صفات الهی به این جهان بخشیده شده اند.^{۴۷} وی مبحث تکامل انسان از دید مولوی را با عنوان صعود و

نزول روح مطرح می‌کند. به این صورت که وقتی انسان پا در راه طریقت می‌نهد به تدریج این توانایی را پیدا می‌کند که روح خود را از محدودیتهای نفس آزاد کرده به کسب آن دانش و شعور و زیبایی و فضایی بپردازد که مختص حالت انسان است. به همین دلیل از سطوح روح انسانی و روح فرشته‌ای صعود می‌کند و حتی ممکن است به سطح روح قدسی هم برسد. این سفر و گذار از روح انسانی و فرشته‌ای در آثار مولانا با نماد صعود از نردبان آسمان نشان داده شده است. روح پس از صعود از تمامی سطوح مادی و معنوی وجود، دوباره به امر الهی به همان جا که برخاسته بود برمی‌گردد.^{۴۸} ویلیام چیتیک با مطالعات وسیعی که در حیطه اسلام و اسلام شناسی انجام داده، معتقد است: با وجودی که مسلمانان را اغلب جبرگرا می‌خوانند، مطالعه در بسیاری از دوره‌های تاریخ اسلام حاکی از آن است که هیچ نشانه‌ای از وجود یک رگه جبرگرایانه در میان ملل مسلمان به چشم نمی‌خورد. به اعتقاد وی مطابق تعالیم مولوی به یک اعتبار اختیار، نکته اصلی وجود انسان به شمار می‌آید و در بررسیهای قرآن و احادیث، اشارات مستقیم به اختیار و قدرت انتخاب و مسئولیت انسان لااقل به اندازه اشاراتی است که در مورد تقدیر او آمده است. بنابراین وضعیت حقیقی انسان از حیث وجود و آگاهی او در جایی بین این دو کرانه قرار دارد. به دیگر سخن سرنوشت انسان مقدر است ولی او راه خود را مختارانه بر می‌گزیند.

اختیاری هست ما را بی‌گمان حس را منکر نتانی شد عیان
سنگ را هرگز نگوید کس بیا از کلوخی کس کجا جوید وفا^{۴۹}

از دید این مستشرق بخش بزرگی از تعلیمات مولانا به ماهیت پیامبران و به خصوص اولیاء و ضرورت اقتداء به ایشان اختصاص دارد بر این اساس وحی فرستاده شده از سوی خدا به پیامبران، هم حاوی صورت است و هم حاوی معنی. کتاب آسمانی، تعالیم دینی و تمام اعمال عبادی که پیامبر عرضه می‌دارد، صورت است و معنا عبارت از محتوای روحانی این صورت بیرونی است. اولیا صورت جدیدی دریافت نمی‌دارند و در امور صوری از پیامبر متابعت می‌نمایند ولی از معنای باطنی وحی آگاهی کامل پیدا می‌کنند و به نوعی وحی خود را دریافت می‌دارند. مولوی به همه پیامبران اشاره و تأکید دارد اما طبیعتاً پیامبر اعلی در نظر وی حضرت محمد است.^{۵۰} موضوع دیگری که توجه چیتیک را در آثار مولانا به خود جلب کرده بحث وجود و عدم است. اینکه وجود ما بکلی از وجود خدا مشتق شده و ما وجودی از خود نداریم

بلکه شعاع و پرتوی از نور هستی او را دریافت داشته‌ایم که بالاخره به منبع خود باز خواهد گشت و انسانی که در جستجوی وجود است باید آن را در عدم خود بیابد. نتیجه‌ای که چیتیک ارائه می‌کند مبتنی بر این است که: اگر وجود را به معنای جهان بگیریم، عدم وضعیت چیزها در نزد خدا خواهد بود. عدم کارگاه خداست که در آن به موجودات هستی می‌بخشد و طبیعتاً انسانی که طالب هستی است، باید آن را نزد خدا جستجو کند.

این عدم دریا و ما ماهی و هستی همچو دام

ذوق دریا کی شناسد هر که در دام اوفتاد^{۵۱}

وی فنا و بقا را یکی از طرق وصول به حق عنوان کرده و معتقد است مولانا به همان اندازه که از گنجهای نهفته در عدم سخن می‌گوید از واژه معروف تصوّف کلاسیک یعنی فنا که اغلب با واژه همبسته با آن یعنی بقا همراه است، نیز استفاده می‌کند. به این مفهوم که باید وجود یا نفس یا خودی انسان از بین برود تا او بتواند به خود حقیقی‌اش که وجود و بقای او در حق است، دست یابد. در این صورت باید تمام ویژگیها و عادات خاص انسان و هر چه به همراه وجود فردی اوست کاملاً نفی و محو شود تا محل تجلّی شعاع حق گردد.

هیچ کس را تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاه کبریا

از دید چیتیک مولوی چون بسیاری صوفیان دیگر، بیان روشن اصل بنیادین فنا و بقا را در کلمه شهادت (لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) مشاهده می‌کند. قسم اوّل کلمه دالّ بر نفی جهان و قسم دوم اثبات وجود خداست. بنابراین شهادت یعنی هر آنچه بصورت غیر خدا به چشم می‌آید، چه در جهان خارج ما قرار داشته باشد و چه در درون ما به خودی خود عدم است. از سوی دیگر به این معناست که هر آنچه موجودست، خداست؛ زیرا واقعیتی به غیر از واقعیّت خدا وجود ندارد.

این جهان نفی است در اثبات جو صورتت صفر است در معنات جو^{۵۲}

یکی از مباحث مهمّ عرفانی مسئله فقر است. چیتیک تصریح می‌کند: نوع استفاده مولانا از واژه فقر به گونه‌ای است که نشان می‌دهد او آن را معادل فنا و نیستی می‌داند و فقیر یعنی کسی که چیزی از خود ندارد؛ چرا که به کلّی از خودی خود خالی است اما در عین حال غنی ترین افراد است زیرا با خالی شدن از خود در ذرات حق بقا پیدا می‌کند. جمله دل عاشقان حلقه زده گرد فقر فقر چو شیخ الشیوخ، جمله دلها مرید

چون فناش از فقر پیرایه شود او —محمدوار بی سایه شود
فقر فخری را فنا پیرایه شد چون زبانه شمع او بی سایه شد^{۵۳}
از موضوعات مهم و کلیدی دیگری که او به بررسی آن می پردازد، مقوله عشق در آثار مولاناست. وی معتقد است: به آسانی می توان نشان داد که مضمون مرکزی همه آثار مولوی عشق است. از آنجائی که عشق با ابعاد تجربی تصوّف مرتبط است، برای درک عشق می بایست آنرا تجربه کرد. هر چند که عشق را نمی توان با کلمات توصیف کرد.

در نگنجد عشق در گفت و شنید عشق دریا بیست قعرش ناپدید
هر چه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن
خدا منبع عشق است با وجودی که این صفت همه واقعیت های او را بیان نمی کند و از سویی دیگر عشق نیست و رای عشق است که هر دو نقطه نظر در اشعار مولانا به چشم می خورد.

شرح عشق ار من بگویم بر دوام صد قیامت بگذرد و آن ناتمام
زان که تاریخ قیامت را حد است حد کجا آنجا که وصف ایزد است
در واقع ریشه همه انواع عشق، به خدا منتهی می شود زیرا عشق انعکاس و سایه خداست و از او ناشی می شود و هر عشقی به جز عشق به خدا بی ثبات است؛ بنابراین مذهب عشق نفی هر چیز غیر معشوق است. عشق به خدا مستلزم نظر، عمل و تحقیق است.

هر چه جز عشق خدای احسن است
گر شکرخواری است آن جان کندن است
چیست جان کندن سوی مرگ آمدن
دست در آب حیات نازدن^{۵۴}

أَنَا الْحَقُّ يَا هَمَانُ وصل عاشقانه میان خالق و مخلوق، یکی از مسائلی است که توجه چیتیک را به خود جلب نموده است. وی اذعان می دارد: مطابق تعالیم مولانا پس از آنکه نفس انسان حقیقتاً محو و فنا شد، او می تواند از «من» سخن بگوید ولی حتی در این زمان او از خود سخن نمی گوید زیرا صفات حق جایگزین صفات او شده است. دقیقاً در این مرحله از بقاء در خدا، انسان حامل پیام الست و خلیفه خدا روی زمین و تجلی کامل و آگاهانه هستی او می گردد اما منیت و من گویی قبل از رسیدن به این مقام شرک محسوب می شود.

گفت فرعونی أَنَا الْحَقُّ گشت پست گفت منصوری أَنَا الْحَقُّ و برست
 أَنَا رَا لَعْنْتُ اللَّهَ در عقب وین أَنَا رَا رَحِمْتُ اللَّهَ ای مُجِب^{۵۵}

به اعتقاد او شاعران صوفی به گونه‌ای از معشوق شکایت می‌کنند که به نظر می‌رسد نسبت به خالق خود از حدّ ادب خارج می‌شوند؛ زیرا در اشعار آنان معشوق می‌تواند گاهی چنان جفاکار باشد که از خونریزی احساس رضایت کند. نکته اصلی این گونه اشعار این است که انسان در خودی خودش، نمی‌تواند چیزها را آن گونه که هستند ببیند. مرگ «خود» که رنج و شکنجه به نظر می‌رسد در واقع منبع لذّت و لذّاتی که تجربه می‌کنیم مظهر رنج و شکنجه‌اند؛ چرا که باعث دوری انسان از حق می‌شوند. مصائبی که انسان با آنها روبروست رحمت پنهان حق در نقاب خشم‌اند. بنابراین محنت و بلا - که اوّلین قدم در راه رهایی از خود است - از مراحل لازم تزکیه به شمار می‌رود. مولوی نیز با درک این مطلب جفای معشوق را بهتر از مهربانی و وفای تمام مخلوقات جهان می‌داند.

جفای تلخ تو گوهر کند مرا ای جان
 که بحر تلخ بود جای گوهر و مرجان
 وفای توسست یکی بحر دیگر خوش‌خوار
 که چار جوی بهشت است از تکش جوشان^{۵۶}

چیتیک بر این باور است که شاعران صوفی به هنگام وصف مقامات و حالات بیشمار روحانی عاشق، دامنه وسیعی از نمادها و تصاویر را به کار می‌گیرند. مولانا نیز با بکارگیری تصاویری که دارای دلالت خاص فنی هستند، یک بنیاد وجود شناختی روشن برای شعر خود ارائه می‌کند که از عالم خیال به سوی او می‌آید. وی عالم خیال را به عنوان یک اصطلاح صوفیانه در معدودی قطعات آثار خود چه به طور ضمنی و چه صراحتاً مورد بحث قرار می‌دهد. با اندکی دقّت در تعلیمات وی ارتباط اشعار او با این عالم خیال به وضوح آشکار می‌شود. مولوی واژه خیال را به دو صورت بکار می‌گیرد: ۱. خیال فردی یا انسانی که در سطحی پایین‌تر قرار دارد. ۲. صورت خیالی در سطح بالاتر که محلّ درک آن در ذهن و قلب است. وی اغلب اندیشه یا فکر را معادل واژه خیال به عنوان یک قوّه ذهنی و چه به عنوان محتوای این قوّه یا تخیل به کار می‌گیرد. واژه صورت خیالی نیز به عنوان یک شکل غیر مادی به صورتی ارجاع دارد که محلّ درک آنها در ذهن و قلب است.^{۵۷} تحقیقات و بررسیهای ویلیام چیتیک نشان می‌دهد

تمامی مضامین غزل‌های عاشقانه از قبیل شراب، ساغر، ساقی، خرابات، حریفان، دُرد و ... در شعر عارفانه و صوفیانه مفاهیمی کاملاً متفاوت عرضه می‌کنند. چنانچه از اشعار مولانا بر می‌آید منظور از شراب عشقی است که حجاب بین انسان و خدا را می‌درد و وصال به بار می‌آورد، ساغر به جسم و روح یا وجود عاشق اشاره دارد، ساقی، عشق یا معشوق یا صورتی از معشوق است که در دل مشاهده می‌شود، خرابات فنای وجود و مکان بقا یافتن در ساقی است، حریفان، قلندران و صوفیان عالم طریقت و دُرد عبارت از درد و غمی است که با عشق همراه باشد.^{۵۸}

مسئله مهم دیگری که چیتیک به تحلیل آن می‌پردازد مقوله غیرت است. به نظر وی غیرت بدین معناست که خدا بیم دارد دیگران حق او را در زمینه «الوهیت» یعنی یکتا بودن غصب کنند اما مولانا از دو نقطه نظر اصلی در مورد غیرت سخن می‌گوید. از نقطه نظر اول غیرت، خدا بدین معنی است که او دیگران را بعثت بیم از آن که حق او را بعنوان «الوهیت یکتا» غصب کرده‌اند، حذف می‌کند یعنی به مخلوقات نشان می‌دهد که همه چیز او بی‌وفا و ناپایدار است. از نقطه نظر دوم غیرت بدین معناست که خدا حجاب و پرده‌ای بر چشمان مخلوقات خود افکنده است زیرا شایستگی دیدن او را ندارند.^{۵۹}

وی در خصوص تأثیرپذیری مولوی از ابن عربی معتقد است با وجودی که مولوی و ابن عربی بارها بر این امر که منبع تعالیم آنان غیربشری است تأکید کرده‌اند، شاید بتوان تصدیق کرد که در سطح درونی، پیوندهای عمیقی میان مولوی و ابن عربی وجود دارد؛ زیرا هر دو در حال و هوای وحدت وجود به معنای کلی توحید می‌زیسته‌اند اما قطع نظر از هر مقدار وجه مشترک، اختلافات شدیدی در دیدگاه‌های آنان به چشم می‌خورد. از نظر صور زبانشناختی گواه معینی در دست نیست که اثبات کند نظریه‌های ابن عربی در شیوه تعبیر مولوی تأثیرگذار بوده باشد. عبارت دیگر مفاهیم و یا صور خیال شعری که ابن عربی به کار برده در شعر مولوی بسیار اندک است. نکته دیگر این است که مولوی و ابن عربی مخاطبان کاملاً متفاوتی داشتند. بدین معنا که صرفاً علمای فقه و کلام شرایط لازم برای خواندن آثار ابن عربی را داشته و قادر به فهم کلام وی بودند؛ اما اشعار مولوی می‌توانست مخاطبان گوناگونی از علما و سالکان تصوّف گرفته تا مردم ساده و عادی را شامل شود در نتیجه زبان مولوی و آموزشهای او بسیار فراگیرتر و دارای رواجی بس بیشتر از آثار ابن عربی است.^{۶۰} او با رویکردی نقّادانه تأثیرپذیری مولانا از ابن عربی را که نیکلسون به آن اشاره کرده مردود شمرده و با ذکر دلایلی تصریح می‌کند:

نیکلسون در شرح مثنوی به دلیل عدم دسترسی به آثار نویسندگان پیش از مولوی چون سنائی و عطار و سمعانی و خصوصاً معارف بهاء ولد و مقالات شمس تبریز، مولوی را متأثر از تعلیم ابن عربی می‌داند و برای اثبات ادعایش صرفاً به ذکر بعضی شباهتهای صوری اکتفا می‌نماید. در حالی که تأمل در آثار صوفیان پیش از مولانا نشانگر آن است که آنان بسیاری از آموزه‌های مولوی را صدها سال پیش از او در مرکز توجه قرار دادند.^{۶۱}

به عبارت بهتر مولوی بیش از ابن عربی و امدرادرش بهاء ولد، عطار، سنایی، احمد غزالی، احمد سمعانی، عین‌القضات همدانی و... است.

به نظر نگارنده بررسیهای ویلیام چیتیک حاکی از آن است که وی سعی در فهم دقیق و صحیح مفاهیم عرفانی مولانا کرده و با دیدی نقادانه به بررسی آراء و افکار این عارف بزرگ پرداخته است. وی تعلیم ژرف عرفانی را موشکافانه بررسی و ذیل عناوین مختلفی طبقه‌بندی نموده است. چیتیک از جمله مستشرقانی است که اندیشه‌های بنیادی و تعلیم معنوی مولوی را به کمک سخنان خود مولانا به خواننده منتقل می‌کند. به عبارت دیگر وی برای درک بیشتر و بهتر مخاطبانش شواهد شعری فراوانی از اشعار خود مولانا و یا آثار منشور وی چون فیه مافیه و مکتوبات ارائه می‌کند. نکته مهم دیگر، احاطه و اشراف کامل چیتیک به تعلیم اسلامی است. وی در موارد بسیاری، شواهد ارائه شده را به صورت دقیق با آیات قرآنی مطابقت داده و در ذیل پاورقی به ذکر نام و شماره آیه و گاهی به معنای آن می‌پردازد؛ چرا که از نظر وی قرآن قلب اسلام و انعکاس مستقیم کلام خداست و نقش بسیار برجسته‌ای در هدایت انسان بسوی رستگاری دارد.

فرانکلین دی لوئیس

مستشرق معاصر آمریکایی در اثر بسیار عالمانه خود با عنوان مولوی (دیروز و امروز، شرق و غرب) کوشیده است خلاصه‌ای از وضعیت فعلی مولوی‌شناسی در شرق و غرب و نیز اطلاعات ارزنده‌ای در حوزه کتابشناسی ترجمه‌ها و کتابهای تألیف شده و بررسی تاریخی زندگی و تأثیرات و تعلیم مولوی ارائه نماید. لوئیس هدف مولوی را بیان تعلیم و اندیشه‌های والای عرفانی در قالب گفتارهای پراکنده از طریق قصص و حکایات و عمدتاً کلام منظوم می‌داند؛ زیرا این روش تأثیر بلاغی و جنبه آموزشی بهتری ایجاد می‌نماید. همچنین الگوی مولوی در ساختار حکایات، عطار و سنایی

است اما در عین حال به طور ناخودآگاه از سبک ادبی قرآن نیز پیروی می‌کند. حتی می‌توان مثنوی مولوی را نوعی تفسیر قرآن دانست که در آن پیامهای معنوی قرآن در موضوعات مختلفی چون الهیات، شرع و تصوّف منعکس شده است. به اعتقاد وی مولوی در پی آن نیست تا نکات عمیق عرفانی را به صورت خشک و کسالت‌بار به مردم انتقال دهد به همین منظور افکار و عقاید خود را در قالب حکایات سرگرم‌کننده و آموزنده بیان می‌کند تا از این طریق با طیف گسترده‌ای از مخاطبان ارتباط برقرار کند؛ بر این اساس می‌توان گفت؛ تعلیم مولوی دقیقاً متناسب با ادراک و فهم مخاطبان وی است.^{۶۲} او تصریح می‌کند: برای درک صحیح تعلیم مولوی علاوه بر اینکه باید مخاطبان و شکل تأثیرگذاری ایشان در طرز بیان مولوی و عقاید و افکار مهمّ وی را مدّ نظر داشت، بلکه مطابقت دادن تعلیم وی با منابع و مآخذ او امری ضروری است زیرا از این طریق می‌توان پی برد که کدام اندیشه را به عاریت گرفته، کدام را از ترکیب آراء به دست آورده و کدام یک از خود اوست.^{۶۳} از تعلیم اساسی مولوی که لوئیس به بررسی آن می‌پردازد، مقولّه عجز و ناتوانی عقل بشری در مقابل روح و جان در حل مسائل مهمّ هستی و رسیدن به تکامل و حقایق معنوی است. یعنی عقل فقط قادر به درک حواس پنجگانه و علّت و معلول است در حالیکه روح و جان اعجاز و بدایع را یکی پس از دیگری ادراک می‌کند.

آزمودم عقل دوراندیش را بعد از این دیوانه سازم خویش را
با تمام این احوال مولانا به طور کلی عقل را مردود نمی‌شمارد بلکه آنرا به دو نوع عقل جزئی و عقل کلی تقسیم می‌نماید. عقل جزئی از طریق تحصیل علم تقویت می‌شود اما عقل کلّ، آفریده خدا یا نیروی مثبت دنیای معنوی است که در اختیار اولیا و انبیاء الهی قرار دارد. در صورتی که عقل جزئی دنیوی توسط عقل معنوی و کلی ارشاد نشود، راهی به جز گمراهی پیش روی انسان نخواهد بود.

عقل جزوی عقل را بدنام کرد کام دنیا مرد را بی‌کام کرد

عقل تو همچون شتربان تو شتر می‌کشاند هر طرف در حکم مُر
عقل عقلند اولیاء و عقلها بر مثال اشتران تا انتها^{۶۴}
مبحث دیگری که لوئیس توجّه خود را به آن معطوف می‌دارد، ضرورت وجود راهنمای معنوی است که همواره در عرفان و تصوّف مدّ نظر عرفا بوده است. مولوی نیز

به تبعیت از اعتقاد متصوّف می‌آموزد که هدف اصلی انسان گرایش به سمت و سوی صحیح معنوی است که تنها با عشق و دلدادگی به خدا و با راهنماییهای مرشد حاصل می‌شود، لذا برای نیل به این منظور انسان باید از راهنمای معنوی صدیق پیروی کرده و در برابر صلاحیت پیر، سر تسلیم فرود آورد، اما یادآوری این نکته ضروری است که گاهی سمت و سو گرفتن مستلزم نفی تقلید و همرنگی کورکورانه است که منجر به گمراهی می‌شود.^{۶۵} وی همسو با نظر ویلیام چیتیک اساس جهان‌بینی مولانا در وصول به حق را بر مبنای سه اصل شریعت، طریقت و حقیقت عنوان نموده و از این سه مقوله به عنوان سه بعد اصلی تصوّف ذکر می‌کند.^{۶۶} او تأکید می‌کند: دیدگاه وحدت‌گرای مولانا متکلف آن نیست که انسان می‌تواند رعایت ظاهری آئین و شعائر دینی را کنارگذارد. اولیاءالله هیچ‌گاه در رعایت ظواهری چون نماز، روزه، انفاق و حج مرتکب قصور نمی‌شوند. هرچند انسان با مرعی داشتن واجبات به ستایش خدا می‌پردازد اما صرف عمل به واجبات و شعائر دینی گرایش معنوی به انسان نمی‌بخشد. به اعتقاد این مستشرق بر خلاف تصویر کنونی و رایجی که در غرب از مولانا به عنوان مبلغ معنویت بدون مذهب و خارج از آداب و سنن متعارف دینی دارند، این عارف بزرگ به برتری قرآن و انبیاء و اولیاء و راهنمایان بشر تأکید بسیار دارد. به این صورت که اختیارات اولیاء در مرتبه‌ای پایین‌تر از انبیاء است اما نوایشان نوای خداست. آنان قادرند سرنوشت انسانها را تغییر دهند و واسطه بین خدا و انسان باشند. دسته دیگری از اولیاء اقطاب هستند که جایگاهشان مطابق مرتبه معنویشان است، قدرت آنان از خدا ناشی می‌گردد و جسم ایشان از نور و روشنائی.

چون که در قرآن حق بگریختی	با روان انبیاء آمیختی
هست قرآن حالهای انبیاء	ماهیان بحر پاک کبریا
ور بخوانی و نه‌ای قرآن پذیر	انبیاء و اولیاء را دیده گیر ^{۶۷}

یکی از تعالیم مهمّ مولوی که لوئیس به تحلیل آن می‌پردازد مسئله مرگ ارادی است. با این مرگ عارف ارزش معنوی و روحانی جدیدی کسب کرده و روح و جان وی به مرتبه بی‌مرگی عروج می‌کند. وی بیان می‌کند: سالک طریق عشق قبل از آنکه وجودش به نور الهی منور گردد، باید نفس را بمیراند. کشتن نفس که اهل تصوّف به آن عنوان جهاد اکبر می‌دهند، آدابی مانند، پذیرفتن مشیت الهی، فرو نشاندن آتش نفس و تربیت نفس شهوتران و نفس امّاره دارد. پس از مراحل فوق و برداشتن حجابها از مقابل

نفس، نور ملکوتی جان تابندگی آغاز می‌نماید و وقتی روح انسان از زنگارها پاک گشت، آئینه جان، صفات خداوندی را تمام و کمال متجلی خواهد کرد.^{۶۸}

لوئیس نظر مستشرقان برجسته مولوی پژوه در خصوص مسئله وحدت وجود را نقد و بررسی نموده و اذعان می‌دارد: به نظر می‌رسد مولوی و ابن عربی در نظریه وحدت وجود با یکدیگر وجه مشترک دارند؛ زیرا هر دو به وجود عالم خیالی افکار و صور اعتقاد داشتند. علت این امر را می‌توان در آن یافت که اکثر تفاسیر مدرن و امروزی مثنوی از مکتب فکری ابن عربی نشأت گرفته و این احساس را پدید آورده که وی تأثیر بسزایی در آراء مولانا داشته است. نیکلسون این نظریه را اولین بار در کتاب مولوی شاعر و عارف مطرح نمود و اظهار داشت که در بخشی از عقاید و اصطلاحات، مولوی از معاصر خویش (ابن عربی) تأثیر پذیرفته است اما الکساندر بوزانی خاطر نشان ساخته که اگر ابن عربی تأثیری بر مولوی نهاده، تأثیر خارجی است و بیشتر فلسفی است تا مذهبی. ویلیام چیتیک نیز متذکر شده:

که مولوی هیچ گاه لفظ وحدت وجود را ذکر نمی‌کند. وی هرگز از آراء ابن عربی در آثارش استفاده نکرده و هیچ گونه تأثیر محسوسی از وی نگرفته است.

شاید بتوان این فرضیه را مطرح ساخت که مولوی آگاهانه آثار ابن عربی را مطالعه نکرده یا از آثار او اقتباس نکرده است و شاید تأثیر اندک او به سبب اعتقاداتی است که از معلمان خویش و آثار عطار و سنایی برگرفته بود. به هر حال تأثیر افکار و آراء ابن عربی بر مولوی بسیار مبهم و غیرمستقیم است.^{۶۹}

به اعتقاد نگارنده، فرانکلین دی لوئیس با بینشی وسیع و به دور از غرض‌ورزی، اطلاعاتی جامع و در عین حال جدید در خصوص مولوی پژوهی در جهان شرق و غرب ارائه می‌نماید؛ تا جایی که به جرأت می‌توان کتاب وی را کتابشناسی آثار و تحقیقات انجام شده درباره مولوی دانست. علاوه بر آن وی با توضیحات مبسوط خویش و با رویکردی کاملاً نقادانه مولوی را مورد بررسی قرار می‌دهد. نکته قابل توجه در مورد لوئیس این است که وی در تألیف کتاب خود صرفاً راوی اقوال تذکره‌نویسان نبوده حتی به آثار نویسندگان پیشین نیز بسنده نمی‌کند؛ زیرا معتقد است: برای ترسیم تصویر دقیقتر و کاملتر از مولانا باید در استفاده از تذکره‌ها نهایت دقت را مبذول داشت تا مباحث تاریخی صحیح و معقول از افسانه‌ها و غیر واقعیات تشخیص داده شود به همین

منظور با مراجعه مستقیم به تمام منابع موجود و با تحقیق و تفحص و نقادی کامل به ذکر زندگی، آثار و تعالیم مولوی می‌پردازد. شایان ذکر است این مستشرق در کتاب خود به صورت گسترده و عمیق به تعالیم عرفانی و بررسی آراء و عقاید مولانا پرداخته بلکه بیشتر توجه خود را به مراحل مختلف زندگی مولانا، یاران و مریدان وی، چگونگی تشکیل فرقه مولویه و مباحثی راجع به بازتاب مولوی در جهان شرق و غرب در عصر کنونی اختصاص داده است. علاوه بر آن بخشی از کتاب خود را به مولوی در آئینه رسانه‌ها اختصاص داده و در آن بخش به طور کامل چگونگی تأثیر و حضور مولوی در عرصه رسانه‌هایی چون اینترنت، CDها و لوح‌های فشرده، فیلمهای مستند، آهنگ و موسیقی، نقاشی و مینیاتور و مراسم شعرخوانی را به دقت مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است که این امر نقطه عطفی در شناساندن هرچه بیشتر مولوی به جهان شرق و غرب در عصر حاضر محسوب می‌شود.

ژان کریستوف بورگل

ایران‌شناس و اسلام‌شناس آلمانی که در حیطه عرفان و تصوف اسلامی دارای تحقیقات مفصل و قابل توجه است «وی در کتاب خود با عنوان نور و رقص پس از اشاره به زندگی و آثار مولوی به ترجمه منظوم آلمانی ۱۰۵ غزل از دیوان شمس و ۳۳ رباعی از رباعیات این عارف نامی پرداخته است.»^{۷۰} چنانچه از محتوای کتاب پیداست شرح و تفسیر محققانه و مقالات فاضلانه بورگل درباره هنر شاعری مولوی بیانگر علاقه عمیق وی به مولوی و آثارش می‌باشد.

بورگل در این کتاب پس از متذکر شدن طریقه افلاطونی جدید در تصوف، خاطر نشان می‌سازد تأثیر مذکور در آثار مولانا - این نابغه مشرق زمین - قدم به قدم معلوم و مشهود است.^{۷۱}

یکی دیگر از موضوعات مهمی که بورگل درباره آن بحث می‌کند، مسئله ساختارهای زبانی آثار مولانا است. وی معتقد است در رویارویی با آثار مولانا پیوند صورت و معنا مهمترین مسئله‌ایست که اهمیت اساسی دارد و بنابراین برای درک اشعار وی به جای بسنده نمودن به حجاب لفظی معنای شعر باید به داخل این حجاب نفوذ کرد. برای مغز سخن قشر حرف را بشکاف که زلفها ز جمال بتان حجاب کند^{۷۲} دیدگاه وی در خصوص قدرت زبان‌آوری مولوی بر این است که قدرت زبان شعری

این شاعر بزرگ به صورتهای گوناگون جلوه گر می شود پیش از همه، مسئله شمول حیرت انگیز شعر اوست. شعر مولوی دارای بیانی هنرمندانه است. به این مفهوم که وی هرگز زبان خود را در حد نمایش صنعتگرانه صرف، تنزل نمی دهد بلکه کاربرد آرایشهای بلاغی در شعر او با همه مهارت و زدودگی که دارد، همواره خودجوش و طبیعی به نظر می رسد.^{۷۳}

آرتور جان آربری

خاورشناس برجسته انگلیسی و شاگرد نیکلسون که با عرفان اسلامی کاملاً آشنا بود.

وی به عنوان مترجم قرآن و آثار متعدد فارسی و عربی و مصحح نسخ خطی، مقدمات متعددی بر تصوف و ادبیات خاورمیانه و در تاریخچه مستشرقان بریتانیایی نگاشت. با توجه به جامعیت آثار نیکلسون درباره مولانا، آربری کوشید زمینه های جدیدی برای مطالعه بیابد. وی با ترجمه های عالمانه خویش سهم عمده ای در افزایش درک و فهم و اندیشه مولانا در مغرب زمین ایفا کرد. از جمله آثار او می توان به ادبیات کلاسیک فارسی، ترجمه رباعیات جلال الدین رومی، گفتارهای رومی (شامل فیه مافیه)، قصص مثنوی یا دویست قصه، ابعاد تمدن اسلامی در آینه متون شرقی و اشعار عرفانی مولانا در دو جلد اشاره کرد. شایان ذکر است اشعار عرفانی شامل ترجمه لفظ به لفظ چهارصد غزل مولانا به نثر خطی است که نشانگر سهم عظیم آربری در اشاعه اندیشه و شعر مولانا در مغرب زمین می باشد. وی در صدد بود شرح کاملی از زندگی و آثار و تعالیم مولانا از جمله تحلیل مفصل مضامین، الگوها و آموزه های مثنوی را به چاپ برساند که متأسفانه عمرش به این مهم کفاف نکرد.^{۷۴}

آربری علاوه بر برخورداری از صلاحیت های فراوان در لغت شناسی در زبانهای فارسی و عربی مایل بود شور و علاقه اش به شعر فارسی را به طیف وسیع تری از مخاطبان منتقل کند؛ به همین منظور استعداد و توانایی خود را در کار ترجمه به کار بست. این محقق در ترجمه های خود از اشعار مولوی سعی نداشت مثل یک شاعر، اشعار وی را ترجمه کند بلکه تلاش می کرد، شعر را مانند پژوهنده ای وفادار به وزن و قافیه متن اصلی برگرداند.^{۷۵} به طور کلی آربری تأثیر ماندگاری بر نثر کنونی مترجمان غربی داشته است؛ زیرا هم مترجمان آشنا با زبان فارسی و هم مترجمان بیگانه با آن،

حداقل به صورت محدود برای درک معنای شعر مولانا به ترجمه‌های دقیق و لفظ به لفظ غزلیات دیوان شمس او اتکا می‌کنند.^{۷۶} به اعتقاد وی یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های سبک سخن‌سرایی مولوی نه تنها در روایت‌های سهل‌الوصول بلکه در سراسر اشعار و مقاله‌های منشور او، بهره‌جویی از الفاظ و ساختارهای دستوری زبان عامّه است.^{۷۷} از دید وی مولوی در شرح و بیان آنچه در درونش آشیانه داشته و جانش از آن سرشار بوده از موهبت قصّه‌پردازی بهره گرفته و مسائل پیچیده را به شیوه‌ای بیان کرده که پیش از او نزد نویسندگان و اساتید صوفیه و اکثر مفسران اسلامی چه در پهنه شعر و فصاحت و چه در اخلاق و تاریخ معمول بوده است. ولی تفاوت در این است که او فطرتاً روایتگر نواذر است و در تعبیر خود صراحتی دارد که در دیگر صوفیان یافت نمی‌شود.^{۷۸} به عبارت واضحتر مولوی علیرغم فقر مضمونی و محدودیت موضوعی به ابتکار رشته‌ای گسترده از موضوعها و تصاویر تازه دست یافت. هرچند پیش از وی سنایی و عطار متاعهای موجود صوفیان نظیر توکل، تقوا، زهد، اشتیاق و... را به بازار عرضه کرده بودند؛ امّا مولانا سماع و چرخ‌زنی و پایکوبی با نوای نی را ابداع کرد و همراه آن عالمی احساس، اندیشه و زبان درهم تنیده با وزنی تازه و نشاط بخش به همراه صور خیال بدیع پدید آورد.^{۷۹}

به اعتقاد آربری روش مولانا در سرودن مثنوی با روش سایر شعرای مثنوی‌سرا متفاوت است؛ زیرا وی بدون مقدمه و تمهید طولانی از آغاز به موضوع مورد نظر خود می‌پردازد؛ به این ترتیب که نخست مثلی می‌آورد که خود موضوع را دربر دارد و صحنه اصلی را نشان می‌دهد. سپس وارد مسائل ژرف عرفانی می‌شود. حتی در مثنوی مولوی هر بیت به تنهایی دارای یک مفهوم عمیق عرفانی است.^{۸۰}

هامر پورگشتال

دیپلمات و خاورشناس اتریشی که کار چاپ نشریه مطالعات شرقی را آغاز نمود و سپس به شرح و ترجمه ۷۰ قطعه شعر از مثنوی و دیوان شمس پرداخت. وی با تجزیه تحلیل‌ها و ترجمه‌هایش قدرت عمیق اشعار غنایی مولانا را به نمایش گذاشت. او معتقد است:

مولوی سوار بر بال معنویت توانست تا بالاتر از زمان و مکان و به ساحت ماقبل ابدیت اوج بگیرد. مولوی بزرگترین شاعر عارف مسلک شرق و پیشگوی صوفیان و مثنوی او راهنمای جمیع صوفیان است.^{۸۱}

فردریش روکرت

شاعر پر قریحه و خاورشناس آلمانی که بدون زندگی در شرق به زبانهای شرقی تسلط تمام داشت. وی با به کار بردن قریحه شاعری خود به روشی که تجانس و سازگاری بیشتری با مشرب مولانا داشت، به ترجمه منظوم و جاویدان ۴۴ غزل مولانا پرداخت.^{۸۲}

ادوارد هنری وینفیلد

مستشرق انگلیسی که به شعر عرفانی ادب فارسی احاطه تمام داشت. وی به درستی دریافته بود که عرفان مولوی برپایه تجربه و تجربه گرایی است. این محقق انگلیسی بیشتر داستانهای مثنوی را ترجمه و شرح نموده و در اختیار خوانندگان قرار داده است. وی اشعار منتخب را به زبان نثر خط گذاری شده و مطابق ادبیات اصلی شعر ترجمه کرده و در بینابین آن مطالبی از باب توضیح آورده که مفید و در خور توجه است.^{۸۳}

هلموت ریتر

محقق آلمانی با بررسی جامعی که در مثنوی تصحیح نیکلسون انجام داد، کمک بزرگی به فهم اشعار مولوی نمود. مقالات مختلف وی درباره نسخ خطی آثار مولانا و پیروان او و رقص درویشان مولویه و نیز نقدهایش بر ویراست نیکلسون از مثنوی در تجزیه و تحلیل مولوی و آثارش بسیار ارزشمند است.^{۸۴} حتی نقدهای وی موجب شد نیکلسون آراء و نظریات او را در کار خود ملحوظ دارد.

الکساندر بوزانی

محقق سرشناس ایتالیایی و مسلط به چند زبان که جنبه های مختلف اشعار مولانا خصوصاً مضامین دینی - فلسفی آن را بررسی نموده و بخشی از کتاب خود پیرامون سیر تفکر دینی در ایران را به بررسی عرفان مولانا اختصاص داده است. همچنین خلاصه ای از مباحث ذکر شده درباره اندیشه مولانا را در قالب سلسله مقالاتی برای دانشنامه اسلام (مدخل جلال الدین رومی) تهیه نموده است.^{۸۵}

کنستانتین برونر

فیلسوف یهودی که توجه خود را به سیمای دیگر از مولوی که خاور شناسان کمتر به آن پرداخته‌اند، معطوف کرده است. وی در نظریه خود، مولوی را رهبر مطلوب کسانی می‌داند که نیاز به راهنمایی روحانی دارند. برونر با اطمینان کامل به عقیده خود در لزوم وجود رهبری روحانی برای استكمال انسان، آنچه را که بدان نیاز داشت در تصوّف و خصوصاً تعالیم و افکار مولانا یافت.^{۸۶}

همچنین مستشرقان دیگری چون هانس هانریش شدر، گوستاو ریشتر، موریس بارس، جیمز ردهاوس، مارتین بوبر و ... که هر کدام به نوعی با تحقیقات خود نقشی عمده در شناساندن مولانا به جهان غرب ایفا کرده‌اند.

نتیجه مقاله حاضر به روشنی بیان می‌دارد که اکنون مولوی و جریانهای فکری و معنوی وی در سراسر شرق و غرب جاذبه مخصوص دارد و دامنه نفوذ کلامش پهنای جهان را در نور دیده است. در این راستا مستشرقان به دلیل غنی بودن از فرهنگ و تمدن و تاریخ مشرق زمین سهم بسزایی در روشننگری افکار عمومی و متجلی شدن نفوذ روحانی مولوی در طول قرن‌ها داشته و دارند.

نگارنده معتقد است؛ تأمل در دیدگاه مستشرقان بررسی شده در مقاله حاضر نشانگر آن است که عقیده آنان در باب آراء و افکار و تعالیمی چون عشق، جبر و اختیار، تکامل انسان، وحدت وجود، وجود و عدم، فنا و بقا غالباً یکسان و مشابه بوده حتی برداشتها و نوع نگرش آنان به مولوی در بسیاری موارد دارای سنخیت انکار ناپذیری است. در نتیجه تلاشهای آنان، مولوی نه تنها در نظام اندیشه متافیزیک غرب تأثیرگذار و کلامش در ذهن بسیاری از پیشگامان حوزه مطالعه تطبیقی ادیان نافذ بود بلکه اینک به جزء لاینفک اعتقادات و سلوک مذهبی اغلب مردم غرب تبدیل شده است. بنابراین همسو با گرایش به معنویت در عصر حاضر، مستشرقان با تحقیقات و تألیفات همه جانبه و با نگاه جدیدتر به آثار مولوی - این عارف جهانی - راه را برای تحقیقات هر چه بیشتر در این خصوص هموار کرده‌اند. از این رو طبیعی است که مولوی و مولوی پژوهی روز به روز جایگاه والای خود را در مغرب زمین مستحکم نموده و حتی به یک صنعت پر رونق تبدیل شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. آزاد، اسدالله، «خاورشناسان»، ص ۱۶۶.
۲. ناقد، خسرو، «فرزانه بانوئی دلباخته عرفان شرق» ص ۱۲۷.
۳. شیمیل، آنه ماری «تأثیر مولانا جلال الدین بلخی در ادبیات شرق و غرب» ص ۲.
۴. همو «همیشه می‌خواستم شرق شناس باشم» ص ۱۵.
۵. آزاد، اسدالله، «خاور شناسان» ص ۱۷۰.
۶. ناقد، خسرو، «فرزانه بانوئی دلباخته عرفان شرق» ص ۱۲۷.
۷. تصوّف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ص ۱۶.
۸. مجموعه مقالات فروزانفر، ص ۴۱۲.
۹. نقد حال، ص ۴۱۸.
۱۰. تصوّف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ص ۱۷.
۱۱. آزاد، اسدالله، «شرح احوال و آثار رینولد نیکلسون» ص ۱۲۲-۱۲۱.
۱۲. تصوّف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ص ۱۷-۱۸.
۱۳. سلماسی زاده، جواد، «مثنوی مولوی و نیکلسون»، ص ۲۱۵.
۱۴. نیکلسون، رینولد، «مثنوی جلال الدین رومی: قرآن ایران و مصتّف آن»، ص ۲۲۸.
۱۵. تصوّف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ص ۹۸.
۱۶. نیکلسون، رینولد، «مثنوی جلال الدین رومی: قرآن ایران و مصتّف آن»، ص ۲۲۹.
۱۷. تصوّف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ص ۹۷-۱۰۳.
۱۸. همان، ص ۱۰۴.
۱۹. همان، ص ۱۲۷-۱۲۸.
۲۰. ادبیات کلاسیک فارسی، ص ۲۴۰.
۲۱. اخگری، محمّد، «ماهتاب غرب، نگاهی به زندگی و آثار شیمیل» ص ۹.
۲۲. ناقد، خسرو، «فرزانه بانوئی دلباخته عرفان شرق» ص ۱۲۷-۱۲۸.
۲۳. اخگری، محمّد، «ماهتاب غرب، نگاهی به زندگی و آثار شیمیل» ص ۱۱.
۲۴. خواجه زاده، محمّد حسین، «شعر شرق و امکان ترجمه آن» ص ۴۸۰.
۲۵. من بادم و تو آتش، ص ۱۹۳.
۲۶. شکوه شمس، ص ۴۶۴.
۲۷. همان ص ۳۸۲-۳۸۳ — من بادم و تو آتش، ص ۱۲۱-۱۲۰.
۲۸. شکوه شمس، ص ۳۲۷.
۲۹. همان، ص ۳۳۵-۳۳۸.
۳۰. من بادم و تو آتش، ص ۸۹.
۳۱. همان، ص ۱۷۴.
۳۲. برای اطلاعات بیشتر رک. شکوه شمس، ص ۴۰۳.



۳۳. شکوه شمس، ص ۳۶۳.
۳۴. مشیدی، جلیل، «مولوی اشعری یا ماتریدی»، ص ۳۷۳-۳۷۴.
۳۵. من بادم و تو آتش، ص ۱۱۷.
۳۶. شیمیل، آنه ماری، «مولانا و استعاره عشق» ص ۷۱.
۳۷. من بادم و تو آتش، ص ۱۲۸.
۳۸. همان، ص ۱۴۹.
۳۹. شکوه شمس، ص ۲۸۹.
۴۰. میراث مولوی، ص ۶۷.
۴۱. مولوی (دیروز و امروز، شرق و غرب)، ص ۷۱۰.
۴۲. عوالم خیال ابن عربی و مسئله اختلاف ادیان، ص ۱۱-۱۰.
۴۳. طریق صوفیانه عشق، ص ۱۸-۱۷.
۴۴. همان، ص ۲۸-۲۹.
۴۵. همان، ص ۵۱-۵۲.
۴۶. همان، ص ۲۴۰-۲۴۱.
۴۷. همان، ص ۶۲.
۴۸. همان، ص ۸۷-۸۸.
۴۹. همان، ص ۱۲۸-۱۳۰.
۵۰. همان، ص ۱۳۳-۱۳۴.
۵۱. همان، ص ۱۸۹-۱۹۱.
۵۲. همان، ص ۱۹۳-۱۹۶.
۵۳. همان، ص ۲۰۲-۲۰۳.
۵۴. همان، ص ۲۱۱-۲۳۱.
۵۵. همان، ص ۲۰۷.
۵۶. همان، ص ۲۵۶-۲۶۵.
۵۷. همان، ص ۲۶۹-۲۷۱.
۵۸. همان، ص ۳۳۸-۳۴۴.
۵۹. همان، ص ۳۳۰-۳۳۱.
۶۰. میراث مولوی، ص ۲۱۹-۲۱۵.
۶۱. همان، ص ۲۲۲-۲۲۳.
۶۲. مولوی (دیروز و امروز، شرق و غرب)، ص ۵۱۱-۵۰۶.
۶۳. همان، ص ۵۱۲.
۶۴. همان، ص ۵۱۶-۵۱۳.
۶۵. همان، ص ۵۱۹-۵۱۷.

۶۶. همان، ص ۴۹.
۶۷. همان، ص ۵۲۲-۵۲۳.
۶۸. همان، ص ۵۳۴.
۶۹. همان، ص ۳۹۴-۳۹۵.
۷۰. جمال‌زاده، محمد علی، «جلال‌الدین رومی: روشنائی و رقص»، ص ۱۲۳.
۷۱. همان، ص ۱۲۷.
۷۲. میراث مولوی، ص ۱۰۴-۱۰۶.
۷۳. همان، ص ۱۰۹-۱۱۱.
۷۴. مولوی (دیروز و امروز، شرق و غرب)، ص ۷۰۴-۷۰۱.
۷۵. همان، ص ۷۶۹.
۷۶. همان، ص ۷۰۴.
۷۷. ادبیات کلاسیک فارسی، ص ۲۳۹.
۷۸. آربری، جان آرتور، «مولانا جلال‌الدین رومی، شاعر والای بشریت»، ص ۲۳۷.
۷۹. ادبیات کلاسیک فارسی، ص ۲۳۴.
۸۰. آربری، جان آرتور، «مولانا جلال‌الدین رومی، شاعر والای بشریت»، ص ۳۳۷.
۸۱. مولوی (دیروز و امروز، شرق و غرب)، ص ۷۵۰.
۸۲. شکوه شمس، ص ۵۴۱.
۸۳. مولوی (دیروز و امروز، شرق و غرب)، ص ۷۶۰.
۸۴. شکوه شمس، ص ۵۴۶.
۸۵. مولوی (دیروز و امروز، شرق و غرب)، ص ۷۱۸.
۸۶. شکوه شمس، ص ۵۴۸.

منابع

۱. آربری، جان آرتور، ادبیات کلاسیک فارسی، ترجمه اسدالله آزاد، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول.
۲. _____، مولانا جلال‌الدین رومی، شاعر والای بشریت، ترجمه محمد باقر معین‌الغریابی، ماهنامه آموزش و پرورش، ش ۶ دوره ۴۳، اسفند ۱۳۵۲، صص ۳۳۸-۳۳۳.
۳. آزاد، اسدالله، «خاورشناسان» مشکوة، ش ۱۹-۱۸، بهار و تابستان ۱۳۶۷، صص ۱۶۱-۱۷۱.
۴. _____، «شرح احوال و آثار رینولد نیکلسن» ش ۲۰، پائیز ۱۳۶۷، صص ۱۱۹-۱۳۳.

۵. اخگری، محمد، «ماهتاب غرب، نگاهی به زندگی و آثار شیمیل» عرفان پلی میان فرهنگها ج ۲، مجموعه مقالات بزرگداشت آنه ماری شیمیل، انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، تهران ۱۳۸۳، صص ۹-۱۵.
۶. جمال زاده، محمدعلی، «جلال الدین رومی: روشنایی و رقص» راهنمای کتاب، جلد ۱۸، ش ۱-۳، ۱۳۵۴ صص ۱۲۹-۱۲۳.
۷. چیتیک، ویلیام سی، عوالم خیال ابن عربی، ترجمه قاسم کاکایی، انتشارات هرمس، چاپ اول ۱۳۸۴.
۸. _____، طریق صوفیانه عشق، ترجمه مهدی سررشته‌داری، انتشارات مهر اندیش، تهران ۱۳۸۳.
۹. خواجه زاده، محمد حسین، «شعر شرق و امکان ترجمه آن» عرفان پلی میان فرهنگها ج ۲، مجموعه مقالات بزرگداشت آنه ماری شیمیل، انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، تهران ۱۳۸۳، صص ۴۹۳-۴۷۹.
۱۰. سلماسی‌زاده، جواد، «مثنوی مولوی و نیکلسن» نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ش ۲۲، ۱۳۴۹، صص ۲۱۵ - ۲۰۸.
۱۱. شیمیل، آنه ماری، «تأثیر مولانا جلال الدین بلخی در ادبیات شرق و غرب» ادب، سال ۱۴، ش ۳-۴، ۱۳۴۵ صص ۱-۱۶.
۱۲. _____، شکوه شمس، ترجمه حسن لاهوتی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۷۰.
۱۳. _____، من بادم و تو آتش، ترجمه فریدون بدره‌ای، انتشارات طوس، تهران ۱۳۸۰.
۱۴. _____، «مولانا و استعاره عشق» ترجمه حسن لاهوتی، کیهان اندیشه، ش ۳۰، تیر ۱۳۶۹، صص ۹۴-۶۳.
۱۵. _____، «همیشه می‌خواستم شرق‌شناس باشم» ادبستان، ش ۴۸، آذر ۱۳۷۲، صص ۱۸-۱۴.
۱۶. شیمیل، آنه ماری، چیتیک، ویلیام سی و دیگران، ترجمه مریم مشرف، انتشارات سخن، تهران ۱۳۸۶.
۱۷. فروزانفر، بدیع الزمان، مجموعه مقالات فروزانفر، به کوشش عنایت الله مجیدی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۸۲.
۱۸. لوئیس، فرانکلین دی، مولوی (دیروز و امروز، شرق و غرب)، ترجمه فرهاد فرهمند فر، انتشارات ثالث، تهران ۱۳۸۳.

۱۹. مشیدی، جلیل «مولوی اشعری یا ماتریدی، نقد و بررسی الهیات در کتاب شکوه شمس پرفسور شیمل» عرفان پلی میان فرهنگها ج ۲، مجموعه مقالات بزرگداشت آنه ماری شیمل، انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، تهران ۱۳۸۳، صص ۳۶۵-۳۷۸.
۲۰. مینوی، مجتبی، نقد حال، انتشارات خوارزمی، چاپ اول ۱۳۵۱.
۲۱. ناقد، خسرو، «فرزانه بانویی دلباخته عرفان شرق» کلک، ش ۲۸، تیر ۱۳۷۱، صص ۱۲۳-۱۳۴.
۲۲. نیکلسون، رینولد، تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، تهران ۱۳۸۲.
۲۳. _____، «مثنوی جلال الدین رومی: قرآن ایران و مصنف آن» ترجمه اوانس اوانسیان، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران، ش ۱، ۱۳۵۴، صص ۲۲۶-۲۳۲.

